

مهمترین اثر این طرح آشکار کردن گسل جدید در صحنه سیاسی ایران می باشد. طرح رفراندم، در تاثیر عملی خود، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران مرزبندی های شناخته شده، حزبی، گروهی، تاریخی، ایدئولوژیکی، جناحی و سنتی بین نیروهای مختلف سیاسی ایران را در هم ریخت. طرح رفراندم زلزله سیاسی جدیدی بوجود آورد که بر خلاف انتظار همگان اثر تفکیکی و تکان دهنده آن در خطوط و گسل های شناخته شده عرصه سیاسی ایران ظاهر نشد، بلکه گسل جدیدی را آشکار کرد که تا بدان روز این گسل و مرزبندی نوین که مبتنی بر اعتقاد و التزام عملی به منشور جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن می باشد، بدینگونه مطرح نشده بود.

اکنون که وارد فاز دوم طرح فراخوان رفراندم یعنی مرحله توسعه و تعمیق شده ایم ، شاید مناسب باشد که يك جمع‌بندی کلی و اصولی از فاز اول طرح ارائه کنیم. مرحله و یا فاز اول با هیجان و استقبال از طرف اکثر آرایخواهان مقید به منشور جهانی حقوق بشر از يك طرف ، و از طرف دیگر با اعتراض، ابهام، جنجال و حتی عناد از سوی مخالفان روبرو شد. برای ارزیابی علمی فاز اول لازم است که به دور از جنجال غوغاسالارانه یکبار دیگر هدف واقعی طرح را به زبان ساده فارسی بازگو کنیم.

این طرح يك درخواست (فراخوان) ساده ای است که از تمام آرایخواهان داخل و خارج از ایران درخواست می کند تا با تمسك و اعتقاد عملی به منشور جهانی حقوق بشر بر محور سه اصل کلی جهت نفي کامل رژیم استبداد مذهبی و برقراري يك حکومت دمکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، هماهنگ و همصدا بشوند. بحث ائتلاف با دیگران و یا سازش با اصول در میان نبوده و نیست. سه اصل کلی نیز عبارتند اول: استقاده از روش هاي مدني و غير خشونت آميز نظير رفراندم براي جابجايي کامل رژیم جمهوری اسلامی از طریق رای آزاد مردم. دوم: شرط و معیار همصدایی و هماهنگی ملی پایبندی عملی به منشور جهانی حقوق بشر، کثرت گرایی و رعایت حقوق مخالف می باشد و بس! انحصارگرایی و حذف غیر خودی و نامحرم پنداشتن مخالفان سیاسی و شروط خودمحوری و غیره نیز نمی توانند قابل قبول انسانهای آزاد و دمکرات باشند. سوم: رژیم جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست و باید برود ، و به جای آن يك سیستم حکومتي دمکرات ، آزاد و مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر جایگزین شود. نوع نظام (جمهوری پارلمانی، پادشاهی پارلمانی، جمهوری دمکراتیک ، جمهوری فدرال ، جمهوری سوسیالیستی و غیره و غیره) توسط رای آزاد مردم در يك فضای آزاد مشخص خواهد شد.

بعد از بیست و پنج سال جدل و بحث و گفتگو و مناقشه و مبارزات پراکنده ، طرح رفراندم تنها راهگشایی بود که مورد قبول اکثریت نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور قرار گرفت. آن بخشی از نیروهای جمهوریخواه که مقید به منشور جهانی حقوق بشر هستند به همراه آن دسته از مشروطه خواهان و نیروهای ملی که اعتقاد عملی به اعلامیه جهانی حقوق بشر دارند و به همراه آرایخواهان دیگر به این طرح لبیک گفتند. علاوه بر مخالفت تعدادی از هموطنان گرامی ، سه گروه نیز با این طرح به مخالفت پرداختند. گروه اول افراطیون راست گرا که خود را طرفدار نظام پادشاهی قلمداد می کردند و ادعا می کردند به دلیل اینکه طرح رفراندم از طرف کمونیستها و طرفداران اصلاح طلبان ارائه شده است با آن به مخالفت می پردازند و مصرأ با حضور بعضی از نیروهای چپ و جدا شده از رژیم نیز مخالفت کردند. از سوی دیگر گروهی از نیروهای چپ نیز بدلیل اینکه این طرح از طرف سلطنت طلبان مطرح شده است، با حضور مشروطه خواهان در این جمع شدت به مخالفت پرداختند. آنها معتقدند که فقط جمهوریخواهان می توانند حق حضور داشته باشند. گروه سوم وابستگان رژیم جمهوری اسلامی هستند که یا در داخل کشور کاسه گدایی قدرت بدست گرفته ، و یا در خارج از کشور به امید پیروزی اصلاحات خاتمی منتظر هستند تا سهم آنان نیز پرداخت شود. هر سه گروه در يك اصل بسیار مهم با یکدیگر توافق دارند. هیچکدام از آنها نه تنها التزامی به منشور جهانی حقوق بشر ندارند، بلکه حاضر نیستند با مخالفان سیاسی خود بر سر يك میز بنشینند. اساس ایدئولوژی آنها تاکید بر حذف مخالف سیاسی دارد. بر خلاف منشور جهانی حقوق بشر، آنها حقوقی برای مخالف سیاسی خود قائل نیستند.

بهر حال مخالفت این گونه گروهها از همان اول محرز بود. دلیل مخالفت آنان نیز مشخص و علنی است. اینان هرگز با هیچ طرحی که بر مبنای کثرت گرایی و احترام متقابل رقبا و مخالفان سیاسی باشد، موافقت نمی کنند. البته ، همصدایی ، هماهنگی و حتی همنشینی این گروه های متضاد و تشنه به خون یکدیگر در بعضی از تلویزیون های لس آنجلسی مایه تاسف و تآثر از سقوط رقت انگیزی است که نه از حب علی بلکه از بغض معاویه سر چشمه گرفته است.

در اینجا شاید لازم باشد که ارزیابی کوتاهی از عملکرد بعض از گروه های چپ ایرانی در تبعید داشته باشیم. آنچه که بسیاری از مفسرین و تحلیلگران سیاسی را مات و مبهوت نمود، ضدیت تئوریک این رفقا با راستگرایان کاسه داغتر از آش سلطنت طلب نبود ، بلکه همسویی عملی (اما نا خواسته و ناخودآگاه) این دو طیف از دو سوی صحنه سیاسی بود. اعتراض طیف چپ به بخشی از امضاءکنندگان بخصوص جمهوریخواهان این بود که چرا آنها با این عمل خود خط مرز بین سلطنت و جمهوری را مخدوش کرده و در عمل به این سردرگمی دامن زده اند. در صورتی که مشاهده می کنیم خود این رفقا با گرفتن موضع تند و گاه افراطی خود را عملاً در سنگر افراطیون راستگرا قرار داده اند. جالبتر از هر چیز استدلال و برهان مخالفت هردو طیف نیز کاملاً یکسان است. دلیل اصلی عدم شرکت در طرح رفراندم و مخالفت تند هرکدام از آنان این است که چرا آن یکی اجازه ورود داشته است. چپ می گوید چون سلطنت طلبان هستند پس ما نه تنها شرکت نمی کنیم بلکه با آن شدیداً مخالفت می کنیم. آن

روي ديگر همين سكه استدلالی را اگر نگاه كنيد ، مي بينيد كه دليل شركت نكردن و مخالفت عصبي گروه افراطي سلطنت طلب (و يا ظاهر ا سلطنت طلب) بر روي ديگر همان يك سكه رايج بين افراطيون نوشته شده است.

البته در اين آشفته بازار مشوش بودند هموطنان صادق و آزاديخواهي كه طرح را در زير زره بين انتقاد و تجزيه و تحليل گزاشتند و با آن حتي مخالفت كردند. مخالفت اصولي و آگاهانه و بيغرض با اين طرح بسيار بجا و مايه خوشبختي است. اما افسوس كه عده كمي با سفسطه گويي جو را آنچنان مغشوش و به اصطلاح آب را آنقدر گل آلود كردند، كه حتي صداي اعتراض و مخالفت بر حق آن دسته از هموطنان عزيز و گرامي كه حرفي براي گفتن داشتند در هياهو و جنجال ها گم شد. اميدوارم كه اين عزيزان مخالف با طرح رفتارند همچنان با نقد مستمر خود ما را در شناسايي كمبود ها و نقص هايما ياري برسانند.

فاز اول طرح رفتارند مختص به ارائه ، معرفي و ايجاد يك گفتمان مدني سياسي بود. هيچ طرحي بدون عيب و نقص نيست؛ و اين طرح نيز از اين قاعده كلي مستثني نيست. بسياري از كمبودها و جوانب متفاوت اين طرح و چگونگي ارائه آن در صدها مقاله و مصاحبه و گفتگو مورد نقد قرار گرفته اند. مشكلات اينترنتي سايت شش ميليون و مسئله امضاهاي متعدد و تاكيد بيش از حد به جمع كردن امضاء بر روي سايت بعنوان يك ابزار سياسي ، بعقيده من توجه بيش از حد لازم را به خود معطوف داشته است. عده اي نيز اين كمبود ها و مشكلات اجتناب ناپذير و طبيعي هر پديده تازه متولد شده اي را پيراهن عثمان کرده و ادعا نمودند كه اين طرح بجايي نمي رسد. عده اي نيز ادعا مي كردند كه اين يك پروژه بزرگي است كه كاملا از قبل برنامه ريزي شده است. عده اي ديگر نيز به عدم وجود حداقل برنامه ريزي و هماهنگي بين حاميان در ارائه و معرفي طرح اعتراض داشتند.

يكي از مسائل مطرح شده در رابطه با طرح رفتارند كه منتقدان آن مطرح مي كنند اين است كه چرا با گروه هاي بيشتر ي مذاكره و گفتگو نشده است. جوابي كه حاميان طرح ارائه مي دهند بدينگونه است كه اولاً اين يك پيشنهاده اوليه هست ، بحث و بررسي ها و مذاكرات نحوه همكاري بين طيف ها و گروه هاي مختلف سياسي، اجتماعي، حقوقي ، ادبي و فرهنگي و تدوين اصول نهايي و ماده هاي محوري براي چنين همكاري بايد بعد از اين و از طريق خرد جمعي اتخاذ شود. ارائه اين طرح به معنای بستن در برروي ديگران نيست بلكه بر عكس گشوده شده افق جديدي هست در تاريخ سياسي ايران. وانگهي ارائه كنندگان طرح با شفافيت آشكار اعلام نمودند كه اين طرح به همه مردم ايران تعلق دارد و اين وظيفه همه است تا با همياري و همكاري آن را به پيش ببرند. ثانياً اگر با صد نفر مذاكره شود ، در اين صورت نفر صد و يكمي هم وجود دارد، كه با وي در اين مورد صحبتي نشده است ، و اين را يك امر و يا كمبود اجتناب ناپذيري مي دانند كه در مورد همه طرح ها و پيشنهاده ها صدق مي كند.

بسياري از مشكلاتي كه اين طرح با آن روبرو گشته است، ريشه در تاريخ سياسي اجتماعي ايران دارد و اينگونه اعتراضات و خصومت هاي شخصي و جناحي گريبانگير قائم مقام، امير كبير ، مصدق و ديگر ابرمردان تاريخ ايران بوده است. بيماري ظاهراً لاعلاج داني جان ناپلئوني و بيماري خودمحوري، خود پرستي و خودنگرشي و بسياري از اين قبيل بيماري هاي مزمن ما را از نظر سياسي فلج کرده و اعتماد به نفس ما را از بين برده اند. بجاي اينكه واقعيت را قبول کرده و بپذيريم كه مثلاً اين طرح از طرف چند تن از هموطنان دلسوز ما مطرح شده است، آن را به دست هاي نامرئي و توطئه هاي دشمنان ملت ايران نسبت مي دهيم. ارائه اين طرح بخوبي نشان داد كه نه تنها حتي ما كه در اروپا هستيم بافت عصبي و قبيلگي فرهنگي خود را حفظ کرده و ناخودآگاه آن را مبناي ارزشهاي سياسي و روابط مدرن خود قرار داده ايم، بلكه اينگونه بيماري هاي مزمن و گريبانگيري كه به آنها اشاره نمودم هنوز در ميان هموطنان ما شيوع دارد. حال راه رهايي از اين گونه بيماري هاي چيست؟، بعقيده من شرح اين هجران و اين خون جگر ، اين زمان بگزار تا وقت دگر.

من در مقالات قبلي خودم نقش راديو تلويزيونهاي لس آنجلسي را تجزيه و تحليل کرده بودم كه ظاهراً مورد پسند بعضي از صاحبان تلويزيونها واقع نشد و علناً اعلام نمودند كه بنده از اين به بعد در تلويزيونهاي آنها ممنوع التصوير و ممنوع الصدا هستم. در اين مورد بايد بگويم كه در طريقت هرچه پيش سالك آيد خير اوست، در صراط مستقيم اي دل كسي گمراه نيست. در نتيجه احتياجي به گسترش و تكرار آن بحث در اینجا وجود ندارد. عليرغم مخالفت هاي گاه و بيگاه ، هيستريك و عصبي بعضي از آنان، در حين حال نبايد از نقش مثبت و ارزنده تبليغاتي و خبر رساني اين تلويزيونها غافل ماند و بخصوص با توجه به اين امر كه بسياري از اين راديو تلويزيونها با هزينه هاي شخصي و عليرغم مشكلات عديده فراوان، به شيوه خود سهم بزرگي در خبر رساني و آگاهي دادن دارند. البته بعد از كنفرانس مطبوعاتي و مهم شاهزاده رضا پهلوي در لس آنجلس، شيوه برخورد اكثر اين تلويزيونها تعديل يافته است كه بايد آن را به فال نيك بگيريم. بعضي از اين تلويزيونها كه حد اقل در هفته هاي اول تبديل به پلاتفرم مخالفان طرح رفتارند شده بودند، بيشتر نقطه نظر هاي طيف راست را منعكس مي كردند كه در بنياد فرق چندان با مخالفت بعضي از رفقا ي چپ نداشته و ندارد.

عده محدودي از رفقا ي چپ بعد از بيست و پنج سال زندگي در جوامع آزاد غربي و بعد از حدود پانزده سال از شكست كمونيسم (ببخشيد ! فروپاشي بلوك شرق) ، هنوز هم هستي و وجود خود را در حذف ديگران تقاضا مي كنند. هنوز هم در انزوا طلبي رمانتيك ، خود را بر قلعه امواج پر خروش وشكندنده و سازش ناپذير درياي بيكران پرولتاريائي بپا خاسته و آشتي ناپذير مي بينند كه آنان را همانند چه گوارا و فيدل به قدرت برسانند. امروز با حضور سلطنت طلبان مخالفند. بعد از اين حذف ، با حضور طرفداران سيستم بورژوازي كمپرادور مخالفت مي كنند و با تمام وجود تقاضاي حذف طرفداران سرمايه داري وابسته را از

صحنه می کنند. اگر از این مرحله با موفقیت گذشتند، آنگاه تمامی انرژی خود را برای حذف و دفع طرفداران سرمایه داری ملی و سنتی می کنند. بعد از آنکه نیم از مخالفان خود را با کمک ما و دیگران از صحنه به در کردند، آنگاه روی به سوی خود ما کرده و می گویند که خرده بورژواهای متزلزل و لیبرالهای سرگردان چون ما جایی در "اروگاه خلق" ندارند. حال ما با اعمال گذشته خود چه حقی را برای خود محفوظ گذاشته ایم که اینک با توسل به آن از این رفتار به خود اعتراض کنیم. به قول شاعر: ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند، بانگ و فریاد برآری که ای وای مسلمانی نیست؟ البته اینگونه مثالها در مورد طیف افراطی راست که خود را سلطنت طلب می داند و بر خلاف خواسته شاهزاده رضا پهلوی حرکت می کنند نیز صدق دارد. این مثال در مورد همه افراطیون از چپ و راست گرفته تا، مذهبی و غیر مذهبی صدق می کند. بهمین دلیل ما با اصل و بنیاد طرد مخالفان خود و حذف به اصطلاح نامحرمان شدیداً مخالف هستیم. زیرا می دانیم که سر انجام این کار به کجا می انجامد. زیرا نیک می دانیم وقتی که نوبت ما برسد، دیگر کسی باقی نخواهد ماند که اعتراضی بکند و یا از حق ما دفاع بکند. آنروز دیگر دیر خواهد بود. بیاد دارم که در سال 1358 بعد از انقلاب و با اعلام انقلاب فرهنگی، چگونه بعنوان یک دانشجو، بنده به همراه هزاران دانشجو از سنگر دانشگاه در دانشگاه تهران در مقابل هجوم مامورین جهل و جور به سرکردگی آقای بنی صدر دفاع می کردیم. بنده با چشم خودم جسد های سه دانشجو بیگناه را دیدم که برای زنده نگه داشتن چراغ علم و آزادی بدست مامورین بنی صدر و دیگران حذف شده بودند (کشته شده بودند). آری آنروز بنی صدر و قطب زاده و منتظری ها و خودی ها دستور داشتند که غیر خودی ها را حذف کنند، و کردند! حال از خودمان بپرسیم بنی صدری که این همه عزیز رهبر بود کجاست؟ قطب زاده این یار دست راستی امام کجاست؟ بر سر امیر انتظام چه آمد. عبدی و گنجی و نوری کجا هستند. با این همه مثالهای عینی زنده و مرده در طی بیست و پنج سال اخیر، هنوز هم اصرار داریم که کشتی سیاست خود را با حذف و طرد غیر خودی ها به پیش ببریم. پس ما کی می خواهیم از تاریخ درس بگیریم؟ کی؟

همانگونه که در یکی از مقالاتم در رابطه با شکاف واقعی بین موافقان و مخالفان طرح رفراندوم اشاره نموده ام، دقت کردن بر روی این صف آرایی ها، نکته ظریفی را، که در حقیقت چندان ظریف هم نیست، آشکار می سازد. در ارزیابی نهایی می بینیم که مرزبندی بین سلطنت طلب و جمهوری خواه نیست. مرزبندی بین چپ و راست نیست. مرزبندی بین ملی و سوسیالیست نیست. مرزبندی بین مذهبی و ضد مذهب نیست. اگر نیک بنگریم می بینیم که هم در بین موافقان و هم در بین مخالفان، از تمامی این طیف ها و گروه های سیاسی وجود دارد. یعنی این رفراندوم عملاً برای اولین بار در تاریخ ایران مرزبندی های شناخته شده تاریخی، ایدئولوژیکی، جناحی و سنتی بین نیروهای مختلف سیاسی ایران را در هم ریخت. طرح رفراندوم زلزله سیاسی جدیدی بوجود آورد که بر خلاف انتظار همگان اثر تفکیکی و تکان دهنده آن در خطوط و گسل های شناخته شده عرصه سیاسی ایران، ظاهر نشد، بلکه گسل جدیدی را آشکار کرد که تا بدان روز این گسل و مرزبندی بدینگونه مطرح نشده بود.

گسل جدید بر مبنای خطوط و اصول مندرجه در منشور جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن می باشد. بعقیده من این یک جهش بزرگ سیاسی فرهنگی است که برای اولین بار در عرصه سیاست ایران به این صورت آشکار و محوری ظاهر شد. پذیرفتن منشور جهانی حقوق بشر به عنوان یک امر سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و حقوقی بسیار برتر است از اصل ساده دموکراسی (یعنی حکومت مردم بر مردم و در عمل یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت). تمامی کشورهای اتحادیه اروپا و بسیاری دیگر از کشورهای دموکراتیک جهان منشور جهانی حقوق بشر را به عنوان پایه و بنیاد خدشه ناپذیر قانون اساسی و یا قوانین خود قرار نهاده اند. در عمل یعنی حتی نود و نه درصد اکثریت مردم یک مملکت نمی توانند و نباید قانونی را وضع کنند که ضد حقوق بشر باشد. یعنی بشریت این حق را به آنها نمی دهد. هیتلر و بسیاری از دیکتاتورهای جهان یا با رای آزاد مردم و یا با انقلابهای مردمی و رفراندوم های نود و هشت درصدی به قدرت رسیدند و دیدیم که بنام آزادی و رای اکثریت مرتکب چه جنایات هولناکی شدند. اینک ما از دوران درک و تفسیر از آزادی و دموکراسی به معنای رای اکثریت، سالها است که عبور کرده ایم. در این عصر جدید، آزادی و دموکراسی یعنی حقوق بشر، یعنی احترام کامل به شان و جایگاه یک فرد بعنوان یک انسان آزاد و مختار. رای اکثریت مردم در یک انتخابات آزاد فقط بعنوان مأموریت دادن موقتی (چهار ساله) به یک گروه و یا حزب برای اداره امور دولت تلقی می شود و بس. این حزب و یا دولت حتی با اکثریت نود و نه درصدی خود در مجلس، نمی تواند قانونی را وضع کند که با منشور جهانی حقوق بشر در تضاد باشد. دموکراسی جدید و تعریف پذیرفته شده از آن در جوامع مترقی و آزاد و پیشرفته امروز چیزی بیش و یا کمتر از این نیست.

در پایان باید بگویم که یک جمع بندی کلی و یا ارزیابی اساسی مطلق در مورد جوانب مختلف جنبش رفراندوم نمی توان ارائه کرد. بنده سعی نمودم تا تصویر های از زاویه های مختلف طرح رفراندوم که اینک به جنبش رفراندوم تبدیل شده است ارائه دهم. اگر در نتیجه گیری پایانی قرار باشد که مهمترین خصیصه و یا پر بارترین ثمره این طرح و یا جنبش رفراندوم را از دیگر اثرات و جوانب آن متمایز بکنم. باید بگویم که مهمترین اثر این طرح آشکار کردن گسل جدید در صحنه سیاسی ایران می باشد. طرح رفراندوم، در تاثیر عملی خود، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران مرزبندی های شناخته شده، حزبی، گروهی، تاریخی، ایدئولوژیکی، جناحی و سنتی بین نیروهای مختلف سیاسی ایران را در هم ریخت. طرح رفراندوم زلزله سیاسی جدیدی بوجود آورد که بر خلاف انتظار همگان اثر تفکیکی و تکان دهنده آن در خطوط و گسل های شناخته شده عرصه سیاسی ایران ظاهر نشد، بلکه گسل جدیدی را آشکار کرد که تا بدان روز این گسل و مرزبندی نوین که مبتنی بر اعتقاد و التزام عملی به منشور جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن می باشد، بدینگونه مطرح نشده بود. به قول سهراب سپهری شاید لازم باشد افکار کهنه و قدیمی خود را در زیر باران عقل و منطق و عشق بشوئیم. چشمها را باید شست؛ جور دیگر باید دید. واژه ها را باید شست. چترها را باید بست. زیر باران باید رفت. فکر را؛ خاطره را؛ زیر باران باید برد و شست.

دکنر عبدالستار دوشوکی
ad@balochfront.org